

بند درخت پیر

کبوتر سفیدخیلی دلش گرفته بود آخه بهترین دوستش یعنی چکاوک مدتی بود که به دیدنش نیومده بود .



کبوتر سفیدخیلی دلش گرفته بود آخه بهترین دوستش یعنی چکاوک مدتی بود که به دیدنش نیومده بود . کبوتر می دونست که چکاوک از دست او ناراحته و به خاطر همینکه که به دیدنش نمی یاد . با خودش فکر کرد ای کاش هیچوقت دوستشو ناراحت نکرده بود . چکاوک به کبوتر گفته بود آگه ادب رو رعایت نکنه دیگه دوستش نداره .

کبوتر خیلی چکاوک رو دوست داشت . حاضر بود هر کاری بکنه تا چکاوک اونو دوست داشته باشه . اما نمی دونست چطوری یه کبوتر با ادب باشه . به خاطر همین توی یه نامه نوشت : ای خدای مهربون من چطوری می تونم یه کبوتر با ادب و دوست داشتنی باشم . بعدش نامه رو انداخت توی رودخونه . موجهای رودخونه نامه رو باخودشون بردند و بردند تا اینکه نامه بین ریشه های یک درخت پیر گیر کرد و همونجا موند . نامه کم کم در اثر جریان آب باز شد و نوشته هاش پیدا شد . یه دفعه چشم درخت پیر به نوشته های روی اون نامه افتاد . درخت پیر اون نوشته ها رو خوند و جوابشو روی یکی از قشنگترین برگهای خودش نوشت ، و اونو به دست باد سپرد . باد وزید و وزید و اون برگ رو باخودش به جاهای زیادی برد و بعد از همه اونو انداخت توی آب . کبوتر سفید سرش رو به طرف آب خم کرده بود تا آب بخوره که چشمش به نوشته های روی برگ افتاد . کبوتر دید روی نامه نوشته :

لا أَدَبَ لِسَيِّئِ الطُّقِّ: کسی که حرفهای بد بزند ادب ندارد . (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، 248)

حرف بد زدن علامت چیست جز بی ادبی چیز دگر نیست

آگه دوست داری باشی مودب حرف خوب بزن هر روز و هر شب